

اعترافات گریه تنها



■ نویسنده: ناصر ایرانی
■ ناشر: چشمه

«اعترافات گریه تنها: وقایع‌نگاری یک زندگی» یکی از صدها نوشته ناصر ایرانی است که به گفته خودش، روایتی صادقانه از کودکی تا جوانی اوست، یعنی از پا گذاشتنش به این دنیا در ۱۳۱۶ و گذران زندگی‌اش در دهه‌های بیست، سی، چهل تا ۱۳۵۳. این کتاب که جلد اول خودزندگی‌نامه ایرانی است، با نثری بیگانه و هوش‌ریا، وقایع پس از شهریور ۱۳۲۰، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و جریان‌های روشنفکری دهه‌های سی و چهل و پنجاه را در کنار زندگی‌ای که نویسنده ما با شور و حرارت بی‌نظیرش گذرانده است، شرح می‌دهد.

خانه خوانی



■ نویسنده:
علی طباطبایی
■ ناشر: اطراف

در داستان «خانه باید خانه باشد» حسین سنابور، زوج جوان روشنفکری در جست‌وجوی مدام برای یافتن چیزی که باید «خانه باشد»، خانه‌های بسیاری را با شکل و شمایل و ابعاد مختلف می‌بینند و چند صباحی می‌مانند و سپس می‌روند به دنبال خانه‌ای دیگر و این جست‌وجو گویی تا ابد برایشان ادامه دارد، انگاری هیچ خانه‌ای نمی‌تواند برای آن‌ها «خانه باشد».

از قیطره تا اورنج کانتی



■ نویسنده:
حمیدرضا صدر
■ ناشر: چشمه

«از قیطره تا اورنج کانتی» آخرین کتاب حمیدرضا صدر است؛ زندگی‌نامه‌ای خودنوشت از لایه‌لای تاریخ، فوتبال و سینما که مردی در مواجهه با مرگ آن را نوشته و تأکید کرده پس از نبودنش منتشر شود. صدر مجموعه‌ای در خور و خواندنی از یادداشت و نقد فیلم، رمان، جستار، تاریخ‌نگاری، خاطره‌نگاری و ترجمه به یادگار گذاشت و حالا می‌توان به «از قیطره تا اورنج کانتی: وقایع‌نگاری یک مرگ از پیش تعیین‌شده»‌اش چون ارمغانی زیبا نگریست.

شهر و پایین شهر نداشت. در محله‌هایی بسیار فقیرنشین ساختمان‌هایی لوکس ساخته بودند و در محله‌های اعیان‌نشین اشواحیات وجود داشت. اشواحیات جوری خانه بی‌دیوار و با سقف حلبی بود که می‌توانست دیوار به دیوار یک سفارت ساخته شده باشد و یک یا چند خانواده در آن زندگی کنند. درست پشت خانه‌ای که امیر گرفته بود یکی از همین اشواحیات بود. شب‌ها که از فیلم‌برداری برمی‌گشتیم چند پسر را می‌دیدم که در حیاط خانه که کوچه‌باغی بود بی‌صاحب، فوتبال بازی می‌کنند و شب‌ها دائم نگران بودم که نکنند همین آدم‌های به تنگ آمده از فقر تفنگ بردارند و به ما شلیک کنند یا خودشان را آن پایین منفجر کنند. دمشق تخم‌مرغی بود که افتاده بود، شکسته بود و کسی هم نمی‌توانست مثل روز اول درستش کند.»

بعد از دمشق، نویسنده مخاطب را به پاریس می‌برد؛ پاریسی که به نظرش چند برابر جهان می‌آید. پاریسی که بیشتر اسم است و آن قدر که اسمش ابهت دارد خودش به آن ابهت نیست: «پاریس یک تصویر است. مثل قصه‌های قدیمی، می‌بینیش، عاشقش می‌شوی، دنبالش راه می‌افتی و وقتی به آن می‌رسی می‌بینی آن قدر که خیال‌پردازی می‌کرده‌ای نیست. شهری است بسیار کوچک با بوی دوده در هوا و پژوهای رنگ و وارنگ در خیابان. نزدیک‌ترین شهری به تهران که دیده‌ام: تهرانی کوچک، تهران دهه شصت میلادی. و بی‌خود نیست که روشنفکران ایرانی آنقدر خودشان را در پاریس راحت پیدا می‌کنند.»

طلوعی همچنان مانند بخش‌های دیگر کتاب از غذاها، رستوران‌ها و کافه‌ها، غافل نشده و مخاطب را دوری هر چند کوتاه در قسمت‌هایی از شهر گردانده است. طلوعی درباره پاریس می‌گوید: «اگر بخواهم توصیف درستی از پاریس داشته باشم، باید بگویم تخصص پاریس این است که چیزهای موقت را دائمی کند. به خاطر همین است که هنرمندان زیادی موقتی به پاریس می‌روند و برای همیشه آنجا می‌مانند و در آخر بخشی از میراث آن شهر می‌شوند.»

بخش بعدی کتاب به بیروت اختصاص داده شده است. بخشی که بیشتر به آدم‌ها پرداخته است. اما این مساله باعث نشده که از کافه‌ها و بوی غذا و قهوه فاصله گرفته باشد. بعد از بیروت، مقصد بعدی شهر پالمو است؛ شهری که غرق در عطر ادویه و کباب‌های خیابانی است. غذاها و کباب‌های چرب خیابانی که احتمالاً با ذائقه ایرانی‌ها سازگاری خوبی دارد. در سارونو به دیدار آگنس می‌رویم. با غمی که در چهره دارد آشنا می‌شویم و همراه او پا به داستان زندگی‌اش می‌گذاریم. آمستردام ما را به دیدار سوفی می‌برد. به یک کافه دیگر و به بوی دوباره قهوه که می‌توان در آن رفتن به جاهای دیدنی شهر را فراموش کرد و از یاد برد.

«زیر سقف دنیا» پر است از بو، پر از رنگ، و پر از عطر غذاهای مختلف. خواننده را گرسنه می‌کند که بیشتر و بیشتر بداند و شاید در گرسنه‌ترین جای ممکن، روایت طلوعی را تمام می‌شود. اینجا است که دست مخاطب را می‌گیرد و او را در کمال آرامش به رشت باز می‌گرداند. رشتی که دیگر در آن بوی هیچ غذایی به مشام نمی‌خورد. طلوعی است و مخاطب و شیرین‌خانم... شیرین‌خانمی که به او یاد می‌دهد: مهم نیست در کجا زندگی کند؛ کافی است آدم‌های آن شهر را وادار کند عیب‌هایش را هر روز ببینند و به آن عادت کنند.

با گرمی یک لیخنه به پهنای صورت. فرهنگ هر کدام از شهرها، کم‌وبیش از لایه‌لای رفتار و گفتار و برخورد‌های شخصیت‌ها نمایان می‌شود و این نزدیکی نتیجه ریزبینی و نکته‌سنجی نویسنده است.

تهران، اولین شهری است که وارد آن می‌شویم. در محله‌های مختلف با نویسنده هم‌خانه می‌شویم. در خانه‌ها جا می‌گیریم و از آن جدا می‌شویم. طلوعی در توصیف تهران به خیابان‌هایی که در آن منزل داشته بسنده کرده است. با وجود این، آنقدر خوب تصاویر را از زیر ذره‌بین رد کرده است که چنانچه مخاطبی تهران را ندیده باشد، می‌تواند به راحتی با فضاسازی‌ها همراه و با نویسنده هم‌قدم شود. در شرحی از تهران در قسمت «خانه حسن تکه» آمده است: «گلبرگ، پشت پمپ گاز، کوچه حسن تکه، یک کوچه درختی بود، از آن کوچه‌ها که جوزابودنش در قرن قبل را فراموش نکرده بود و هر بهار پای درخت‌ها و در باغچه‌های خانه‌ها، جویهایی که دیگر وحشی شده بودند سرخ و دانه سبز می‌شدند. من در زیرزمین خانه پلاک هفده، منزل بدیعی، یک سال زندگی کردم- یک سالی که بیشتر از یک سال گذشت.» طلوعی در جایی یادآور شده است که تهران برایش همه چیز است و هیچ وقت نشده زندگی در تهران را با زندگی در میلان یا استانبول مقایسه کند. انگار در آن شهرها او مسافری بوده که باز به تهران برمی‌گشته و نیازی نبوده خشم و مهربانی و اندوه آن شهرها را به خاطر بسپارد.

دومین شهر که به آن وارد می‌شویم استانبول است. استانبول که تا قبل از سفر به آن، یک درگاهی بود، خانه‌ای درختی در جنگل، باغی مخفی در سر. شهری در دسترس که هر وقت هوس کنی سواری بگیری و به آن پناه ببری. در استانبول «زیر سقف دنیا»، شما احساس راحتی می‌کنید. طلوعی کوله‌اش را می‌اندازد روی دوشش در میدان آرزانتین بیت می‌گیرد و در اولین اتوبوس جا خوش می‌کند و راهی استانبول می‌شود. طوری که با وجود اولین باربودن در استانبول، خودش را غریبه حس نمی‌کند؛ حتی بوهایی که به مشام می‌رسند بوهایی آشنا هستند. بوهایی که دور از ذهن نیستند. در جایی از کتاب در وصف استانبول آمده است: «استانبول تابستان‌ها شبیه مردی می‌شود که با شلوارک و رکابی روی چهارپایه‌ای نشسته و کنار دستش زیتون و خیار و گوجه و پنیر است که رویش سیاه دانه پاشیده. مردی که میل خوردن دارد اما حوصله‌اش را ندارد و با بادبزین خودش را باد می‌زند و به روزهایی فکر می‌کند که در ساحل جزیره‌های استانبول پایش را توی آب دراز کرده. من آن کسی هستم که کنار ساحل نشسته...»

شهر بعدی سفر ما در «زیر سقف دنیا»، دمشق است. شهری قدیمی تاریخی با سابقه‌ای کهن، نویسنده در میانه جنگ و خون در تنش‌زاترین روزها و شب‌های سوریه، به آنجا می‌رود. در زمانه‌ای که حتی خود سوری‌ها هم آنجا نمی‌مانند و اگر فرصتی دست بدهد از شهر خارج خواهند شد؛ چه برسد به خارجی‌ها و افراد غیرسوری. در دمشق با ترس مواجه می‌شویم. با جنگ و ترس از مرگ و اسارت. فضاسازی‌ها و لحظه‌پردازی‌ها و پرداختن به جزئیات، آنقدر حقیقت‌گونه‌اند که وقت خواندن ترس و اضطراب در دل مخاطب لانه می‌کند. در دمشق مهمان کافه‌داری می‌شویم و با زندانی سیاسی که شبیه یک زندانی سیاسی نیست ملاقات می‌کنیم. در توصیف دمشق در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: «دمشق، به طرز غریبی بالای



■ نویسنده:
طلوعی در
■ ناشر: چشمه

طلوعی در «زیر سقف دنیا» جسته و گریخته و به طور پراکنده گوشه‌هایی از سفرهای زندگی شخصی خود را در قالبی از نوشتار به تحریر درآورده است. «زیر سقف دنیا» گاه شبیه یک روزنگاری است و گاهی مخاطب تصور می‌کند که در حال خواندن یک گزارش سفر است. محمد طلوعی در سال ۸۶، با «قریانی باد موافق» به دنیای نویسندگی پا گذاشت و این حضور با کسب جایزه ادبی واو و جایزه شهید غنی‌پور به حضوری باتبات منجر شد؛ حضوری که با مجموعه داستان «من زانت نیستم» که برایش جایزه گلشیری را به ارمغان آورد و «هفت گنبد» که در جایزه ادبی بوشهر برنده شد، ادامه یافت.